

در یادمان جانباخته‌گان جنگل‌های شمال

شباهنگ راد

در چهارم فروردین سال شصت و یک، نظام جمهوری اسلامی با یورش سازمان‌یافته، جان پنج فدائی خلق، محمد حرمتی‌پور، اسد رفیعیان، حسن عطاریان، عباس عابدی و جواد رجیبی را در جنگل‌های "خی‌پوست" مازندران گرفت. بی تردید ددمنشی و سرکوب نظام جمهوری اسلامی، به این‌روز و به جنگل‌های شمال خلاصه نمی‌گردد و دیگر میادین متفاوت طبقاتی هم، شاهد گستاخی‌های سرکوب‌گران، به کمونیست‌ها، مبارزین و جنبش‌های آزادی‌خواهی بوده است.

در حقیقت تمامی اوقات و روزهای جمهوری اسلامی، با تعرض به بدیهی‌ترین خواسته‌های توده‌های محروم گره خورده است و روز و یا ساعاتی، از عمر سردمداران رژیم جمهوری اسلامی را، نمی‌توان سراغ داشت که در آن از گشت و گشتار و از اجحاف محروم‌ترین اقشار جامعه خبری نه‌باشد. در این چند دهه، رژیم گشت تا زنده به‌ماند. بگیر و به بندهای فله‌ای و منله نمودن بدن انسان‌ها در سیاه‌چال‌ها و تعرض به معیشت کارگران و زحمت‌کشان، نماد و کارکرد نظام سرپا مسلح است، بر این اساس، آگاه نمودن و زنده نگه‌داشتن ذهن نسل جوان امروزی و هم‌چنین حافظه‌ی تاریخی از ماهیت و جنایات بی‌شمار سردمداران رژیم سرپا مسلح، از زمره ضرورت‌هاست و طبعاً یادآوری چندین باره‌ی روزهای مبارزاتی متفاوت و از جمله چهارم فروردین، نه صرفاً و صرفاً، یادداشت و گرامی‌داشت از رزمنده‌گان انقلاب، بل تجلیل از آرمان میلیون‌ها کارگر و توده‌ی زحمت‌کش از زیر یوغ سلطه‌ی سرمایه‌های امپریالیستی‌ست.

حقیقتاً که انقلاب ایران پُر از جان‌فشانی‌ها و پای‌داری کمونیست‌ها و مبارزین در برابر حاکمان زورگوست و به‌همین دلیل، نیاز و به‌جاست، تا یاد همه‌ی جوینده‌گان انقلاب - و علی‌رغم گرایش‌های متفاوت سازمانی، تشکیلاتی -، را پاس داشت. روشن است که تفکیک آگاهانه و یا خط بطلان کشیدن بر راه و آرمان - همه‌ی - جوینده‌گان راه رهائی، چیزی جز عدم درک صحیح، از مبارزه‌ی طبقاتی درون جامعه‌ی ایران نیست. نمی‌توان از یک‌طرف باور به کنش‌های طبقاتی نیروها و اقشار متفاوت درون جامعه را داشت و از طرف‌دیگر، جنبش‌ها و اعتراضات، را به سُخره گرفت و از تجلیل و از یادآوری جان‌فشانی‌ها، مقاومت‌ها و از رزمندگی کمونیست‌ها و مبارزین در میادین گوناگون طبقاتی باز ماند. از دیر باز و همه‌ی انقلابات و از جمله انقلاب ایران، بیش از اندازه هزینه داده است و به‌همین دلیل، نیازمند نگاهی تازه‌تر و وسیع‌تر، به نیروهای درگیر در آن می‌باشد. نگاه یک‌سویه - یعنی نگاه سازمانی، تشکیلاتی - به جان‌باخته‌گان راه هائی، خطاست. جنگ و جدل‌ها طبقاتی‌ست و طبعاً روزها، جنبش‌ها، سازمان‌ها و جریان‌های سیاسی‌ای، قابل تأیید و قابل قبول‌اند که در تقابل با محو کامل مناسبات سرمایه‌داری به صف شده‌اند. چهارم فروردین را می‌توان به‌عنوان یکی از این جدل‌های فکری - سیاسی و طبقاتی کمونیست‌ها در درون جامعه‌ی ایران بر شمرد.

به عبارتی دیگر، دهه‌ی شصت دوران تعرض سازمان‌یافته‌ی رژیم جمهوری اسلامی به دست‌آوردهای کارگران و زحمت‌کشان، و هم‌چنین دوران عقب‌نشینی بعضاً سازمان‌ها و جریان‌های سیاسی از میادین اصلی مبارزاتی بود. دورانی بود که نظام جمهوری اسلامی کم‌کم به نابودی انقلاب و انقلابیون بسته بود و در هر کوی و برزنی، حمام خون به‌راه می‌انداخت. در چنین دورانی تعدادی از کمونیست‌های صدیق - و علی‌رغم خفقای حاکم بر جامعه - پا به‌میدان عملی مبارزه گذاشتند و با الهام از تئوری مبارزه‌ی مسلحانه و یگانه راه انقلاب، سرکوب‌گران و جلادان حاکم را در جنگل‌های شمال ایران به‌مصاف طلبیدند.

در آن‌زمان جنگل‌های شمال ایران - و جدا از گُردستان -، شاهد نبرد نابرابر کمونیست‌ها با ضد انقلابیون حاکم بود. مبارزه مسلحانه‌ی چریک‌های فدائی خلق ایران (آر‌خا) و به تبعی آن مبارزه‌ی مسلحانه‌ی اتحادیه‌ی کمونیست‌ها در شمال ایران، هر روزه ابعاد تازه‌تر و وسیع‌تری به‌خود می‌گرفت. ترس و وحشت، سرپای نظام را

فرا گرفته بود و به همین دلیل تلاش فراوانی می‌نمود تا بزعم خویش بر "غائله"ی جنگل خاتمه بخشد. گسیل گشت‌های چند صد نفره و روزانه به عمق جنگل و همچنین، استفاده از عناصر و مزدوران محلی به منظور کشف و شناسایی پایگاه و محل رفت‌وآمد کمونیست‌ها، بنوبه‌ی خود نمایان‌گر این واقعیات بود که نمی‌توان حاکمیت سرمایه را بدون قلع و قمع نیروها و جنبش‌های اعتراضی و رادیکال تضمین نمود. در بستر چنین سیاستی، نظام جمهوری اسلامی، سازمان‌های سرکوب را یکی پس از دیگری سازمان داد و به موازات آن‌ها و با استفاده از عناصر خود فروخته و مزدوران محلی، تلاش می‌ورزید تا به کشف پایگاه چریک‌های فدائی خلق (آرخا) به پردازد و سر انجام و در طرحی سازمان‌یافته، موفق گردید در چهارم فروردین ماه سال شصت‌ویک، - و در شرایطی که تعدادی از رفقای رزمنده به منظور انجام عملیات به منطقه‌ی دیگری عازم شده بودند -، پنج فدائی خلق را در جنگل "خی‌پوست" مازندران محاصره نماید و بعد از ساعت‌ها درگیری و بر جای گذاشتن چندین کشته، جنگل پُر طراوت مازندران را با خون پاک‌ترین انسان‌ها رنگین نماید. جنگل یک‌بار دیگر به خون نشست و بی‌گمان استنتاجات و درک‌های متفاوتی، پیرامون شکست و ضربه‌ی جنگل‌های شمال ایران وجود دارد و عده‌ای بر این عقیده بوده و هستند، که عمر مبارزه‌ی مسلحانه و تئوری ظفرنمون و دگرگون‌ساز، بعد از قیام توده‌ای سال‌های پنجاه و شش و هفت به سر انجام رسیده است؛ عده‌ای بر این عقیده‌اند که مبارزه‌ی آن دسته از کمونیست‌ها "جدا از توده" و "فهرمان‌پروری" بوده - و می‌باشد -؛ عده‌ای بر این نظراند که تشخیص بهتر و رفع نارسائی‌های مبارزاتی در ورود به صحنه‌ی عمل، ممکن‌پذیر بوده و بدون تحرک و حرکت انقلابی نمی‌توان، پیش‌رفت انقلاب ایران تضمین نمود؛ عده‌ای بر این عقیده‌اند که جدا از حقانیت تئوری انقلاب - یعنی تئوری مبارزه مسلحانه - نیاز به رعایت پیش‌شرط‌ها و پیش‌درآمدهای مبارزاتی‌ست، و خلاصه عده‌ای بر این نظراند، که نمی‌توان، راه و روش رزمندگان سیاهکل را "کپی‌برداری" و به همان "گونه" پی گرفت!!

به هر حال و فارغ از ارزیابی‌های گوناگون در حول و حوش تاکتیک‌های سازمانی - عملی و همچنین راه‌اندازی جنگ‌های انقلابی، جنگل مورد تعرض و ضرب دشمنان طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان قرار گرفت؛ تعرض و ضربه‌ای که بر خلاف نظرات فوق، نه به دلیل ناروشنی و بی‌سرانجامی تئوریک - تاکتیک، بل در عدم رعایت اصول اساسی جنگ‌های چریکی قابل توضیح‌ست.

به دیگر سخن، لازم به تأکید است که ضربه‌ی "خی‌پوست" و "سیاهکل"، حامل دست‌آوردها، همسانی‌ها و غیر همسانی‌های مبارزاتی بوده است. همسانی‌های آن، در انتخاب منطق، زبان و سیاست واحد به منظور نقش‌آفرینی پیشاهنگ در پیش‌برد امر انقلاب و در عدم رعایت و قواعد جنگ چریکی یعنی تحرک، بی‌اطمینانی و هوشیاری دائم عنصر چریک به عناصر محلی و ناشناس، و همچنین ناهمسانی‌های آن، در اثربخشی و تأثیرگذاری ضربه‌ی نظام‌های امپریالیستی به سیاهکل و جنگل خی‌پوست می‌باشد. سیاهکل از ادامه‌ی فعالیت‌های خود باز ماند به این دلیل که، در آن‌زمان سازمان، فاقد نیرو و امکانات مکفی به منظور تداوم مبارزه مسلحانه در روستا بوده است و در عوض جنگل‌های مازندران، به این دلیل از تداوم حرکت انقلابی و اثربخش خود باز ماند که رهبری سازمان - و آن‌هم بعد از ضربات وارده در اسفند شصت و فروردین شصت‌ویک -، فاقد صلاحیت لازمه در پیش‌برد سیاست تعرضی پرولتری در قبال دشمنان طبقاتی توده‌های ستم‌دیده بوده است؛ سیاست بغایت انحرافی و اپورتونیستی که گام به‌گام جریان زنده و عمل‌گرا را، به سازمان بی‌عمل و مُرده تبدیل نموده است.

به همین دلیل بی‌مناسبت نیست تا در سال‌روز جان‌باخته‌گان چهارم فروردین شصت‌ویک، یک‌بار دیگر بر این‌موضوع تأکید گردد که، زمانی می‌توان ارزش‌های سیاسی - تئوریک را پاس داشت، و زمانی می‌توان، جامعه را از شر نظام‌های سرپا مسلح و هار نجات داد که به‌مانند آن رفا، نیروی مسلح و سازمان‌یافته را در برابر نیروی مسلح و سازمان‌یافته‌ی نظام، علم نمود. به تجربه دریافته شده است که بسیج توده‌ها و همچنین پیشاهنگی مبارزاتی بدون پا در میانی عملی نیروهای مدافع توده‌های دردمند ناممکن می‌باشد؛ به اثبات رسیده است که نمی‌توان نظام‌های استثمارگر و سرکوب‌گر را از جان و مال کارگران و زحمت‌کشان و آن‌هم بدون استفاده از

اصلی‌ترین ابزار مبارزه پس زد. جنبش مسلحانه‌ی کُردستان و آن‌هم در اوائل حاکمیت نظام جمهوری اسلامی و به تبعی آن مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌های کوبانی - و علی‌رغم فقدان رهبری کمونیستی - در چند ماهه‌ی گذشته، گویای این حقیقت است که تنها و تنها، با انتخابِ سیاست تعرضی و با منطق سلاح‌ست که می‌توان جامعه‌ی ایران را از شر طبقه‌ی انگل صفت و وابسته به سرمایه‌های بین‌المللی رها ساخت و زندگی بهتر را برای کارگران و زحمت‌کشانش تضمین نمود.

یاد همه‌ی جان‌باخته‌گان راه رهایی و یاد رزمنده‌گان چهارم فروردین گرامی باد

22 مارس 2015

2 فروردین 1394